

یادداشت

شش روز بعد از پیروزی ۳۰ تیر

مهدی غنی

به وقایع تاریخی گذشته می‌توان به دوگونه‌نگریست؛ یکی واقع‌بینی‌پایان‌یافته که صرفاً تاریخ گذشته ما را نشان می‌دهد و آگاهی از آنها اطلاعاتی به ما می‌دهد که سوابق جریانات را بهتر بشناسیم . در نگاه دیگر وقایع تاریخی تجربه‌یی است که با ارزیابی آن می‌توان به قانونمندی حرکت‌های اجتماعی و سیاسی تا حدی پی برد و برای امروز و آینده از آن سود برد. قیام ۳۰تیر از نگاه دوم یک تجربه ملی است که بسیاری عوامل موثر در آن هنوز در جامعه ما حضور دارند و بررسی نحوه تعامل آنها چه‌بسا می‌تواند ما را در اتخاذ موضع درست یاری کند. این تجربه ملی از آن جهت اهمیت می‌یابد که در مقطع ۳۰ تیر به پیروزی رسید و یک سال بعد تجربه تلخ شکست را مشاهده کرد؛ شکستی که ریشه‌ها و زمینه‌هایش از فردای همان پیروزی شکل گرفتند . در ۳۰ تیر دو نیرو و پشتیبان هم و در کنار هم قرار گرفتند؛ یکی نیروی ملی به‌رهبری دکتر مصدق و دیگری نیروهای مذهبی به‌رهبری آیت‌الله کاشانی بود. دکتر مصدق در برابر شاه مقاومت می‌کند و استعفا می‌دهد. روز ۲۶ تیرماه ۱۳۳۱ روزنامه‌ها نوشتند به علت اختلاف بر سر تعیین وزیر جنگ نخست‌وزیر استعفا داده است.

از این زمان آیت‌الله کاشانی وارد صحنه می‌شود. کسی در این مورد تردیدی ندارد که ایستادگی کاشانی و اطلاعیه‌ها و مصاحبه‌های وی در چهار روز بعد تا ۳۰ تیر در بسیج مردم و اتحاد نیروها برای بازگرداندن دکتر مصدق به قدرت و مقابله با دولت قوام از مهم‌ترین عوامل پیروزی بوده است.

این اولین و آخرین باری نبود که اتحاد دو نیروی ملی و مذهبی حماسه می‌آفرید. در تاریخ یکصدساله اخیر هرجا این دو نیرو و در کنار هم قرار گرفته‌اند دستاوردهای مهمی داشته‌ایم. به عکس هرجا میان این دو پتانسیل شکاف واقع شده است ما شاهد فعال شدن یا حاکم شدن نیروهای استبدادی یا استعماری بوده‌ایم. پیروزی انقلاب مشروطیت، پیروزی نهضت ملی کردن نفت، پیروزی انقلاب اسلامی، بیرون راندن متجاوزان بعثی در جنگ ایران و عراق از مصادیق بارز اتحاد ملی ایرانیان است، همچنان که شکاف و تفرقه میان نیروها یا شخصیت‌های مذهبی با نیروها یا گرایش‌های ملی این پیروزی‌ها را به سرانجامی تلخ کشانده است.

در این میان نقش عوامل رموز در ایجاد تفرقه و دامن زدن به شکاف‌های میان این دو گرایش را نمی‌توان از یاد برد. فعال شدن و نقش مظفر بقایی در جداسازی آیت‌الله کاشانی از دکتر مصدق امروز روشن و برپلا شده است؛ درحالی که در همان زمان شخصیتی چون آیت‌الله طالقانی تلاش و افری در کم کردن تنش‌ها و تقویت مشترکات این دو شخصیت می‌کرد. اکنون لازم است شیوه‌ها و تکنیک‌های عواملی را که همواره در جهت تشدید اختلافات میان نیروهای ضداستبداد عمل می‌کرده‌اند به خوبی شناخت. شاید بتوان گفت اصلی‌ترین کار آنها تکیه بر نقاط افتراق و کمزرنگ کردن اشتراکات میان نیروها و شخصیت‌ها است؛ درحالی که کسانی چون طالقانی بر نقاط اشتراک و تقویت آنها سرمایه‌گذاری می‌کردند. روشن است تقلیل دادن همه مسائل به عوامل خارجی و دست‌های ناپاک نیز کاری عبث و ساده‌اندیشی محض است. همچنان که در قیام ۳۰تیر عملکرد سنجیده آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق حماسه‌را آفرید و استبداد را به عقب راند، در کودتای ۲۸ مرداد نیز باید اشتباهات و خطاهای آن دو یا نیروهای حامی آنان را از یاد نبرد. اولین اختلاف دو رهبر مذهبی و ملی تنها شش روز بعد از قیام ۳۰ تیر رخ نمود. زمانی که دکتر مصدق در پنجم مرداد کابینه خود را معرفی کرد، آیت‌الله کاشانی طی نامه‌یی خصوصی به دکتر مصدق دفاع ملی انتقاد کرد.

وثوق قبل از آن رئیس کل ژاندارمری بود. روز ۲۹ تیر عده‌یی از اهالی کرم‌شاه کفن پوشان به سمت تهران به راه افتاده بودند تا به حمایت مصدق در خیابان‌های تهران به مردم معترض بپیوندند. اما این جمعیت در محل کاروانسراسنگی نزدیک تهران توسط ژاندارم‌های محل به یاد کتک گرفته شده بودند. مکی از قول فرمانده ژاندارمری محل مزبور گفته بود این کار به دستور شفاهی سرلشگر وثوق انجام شده است. مصدق که از مداخلات آیت‌الله کاشانی و اطرافیان وی در امور اجرایی و تصمیمات دولت نگران بود به این توصیه وی نیز وقتی نهاد. کاشانی گویا تهدید کرده‌بود در صورت عدم موافقت با خواسته‌هایش تهران را ترک خواهد کرد و مصدق در پاسخ به او هشدار می‌دهد در صورت مداخلات وی استعفا خواهد کرد. دلخوری جدید طرفین در این مقطع کلید خورد و زمینه کودتای ۲۸ مرداد نیز از همین نقطه فراهم شد. دور از واقع نیست که دکتر مصدق برای انتخاب سرلشگر وثوق دلایل و توجیهاتی داشته است، همچنان که آیت‌الله کاشانی نیز برای مخالفت خود منطق و دلایلی داشت و هر کدام خود را در موضع خود حق به جانب می‌پنداشته است. اینکه کدام‌یک در آن مقطع درست می‌گفته است امروز نه مشکلی حل می‌کند و نه اهمیتی دارد. اما از این نکته می‌توانیم بیاموزیم که اگر آنها به جای رد و بدل کردن نامه‌هایی که ذهنیت‌های طرفین را تشدید می‌کرد به گفت‌وگوی مستمر با یکدیگر همت می‌گماشتند و امکان فعال شدن عناصری چون مظفر بقایی، میراشرفی و… را نمی‌دادند، آیا نتیجه‌بهتری حاصل نمی‌شد؟

واقعیت این است که با وجود اختلافات ایدئولوژیک، طبقاتی، قومی، فرهنگی و خصلتی که در جامعه ما کم نبوده و نیست، آیا جز گفت‌وگوی صبورانه و حق طلبانه و نه حق به جانب برای حل مسائل فی مابین راهی باقی می‌ماند؟ و در غیر این صورت آیا به جز تن دادن به استبداد گزینه دیگری پیش‌رو هست؟

پی‌نوشت:

۱- حسین مکی، وقایع سی‌ام تیر، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۸، ص ۳۴۱

دکتر محمد مصدق در تاریخ ۱۹ خرداد ۱۳۳۱ و در دیوان دادگستری بین‌المللی که برای رسیدگی به شکایت دولت انگلیس تشکیل جلسه داده بود، به سیاست‌های استعماری انگلستان و ستعی که از سوی دولت انگلستان بر ملت ایران وارد شده بود پرداخت و در دفاع از حقوق ملت ایران و با بهره‌گیری از تریبونی که توجه بسیاری از مردم جهان را به خود جلب کرده بود، سخنان تاریخی خویش را (به زبان فرانسوی) بیان کرد؛ سخنانی که از نظر سیاسی و تبلیغاتی تاثیر فراوانی در پی داشت: «... اینک که ملت ایران به علت العلل بدیختی‌های خود پی برده، مصمم است که مایه فساد را برای همیشه ریشه کن کند و با تجربه تلخی که در گذشته از دخالت بیگانگان در امور کشور حاصل کرده، جدا، با هرگونه دخالت غیر، در امور خود مخالف است و به همین جهت در مقابل تهدیدهای دولت انگلیس ایستادگی به خرج خواهد داد و اقدامات انگلستان که صورت محاصره اقتصادی و توطئه علیه دولت و تبلیغات سوء به خود گرفته، تردیدی به خود راه نخواهد داد. دولت انگلیس با مراجعه به دیوان دادگستری بین‌المللی خواسته است خود را در اختلاف ایران و شرکت نفت، قربانی شده قلمداد کند. طی مدت ۳۰ سال، بر اثر نفوذی که دولت انگلیس بر دولت‌های وقت ایران داشت، کشور ایران را در حالت فساد و خرابی نگاه داشت، ولی پس از ملی شدن صنعت نفت به تمام این اوضاع خاتمه داده شده است. دولت انگلیس، شرکت نفت را به صورت دولتی در داخل قلمرو و دولت ایران درآورده بود. شرکت نفت نه تنها در داخل حوزه عملیاش، بلکه در سراسر ایران سرویس جاسوسی ترتیب داده بود. انگلیسی‌ها با بیچاره کردن مردم ایران کوشیده‌اند جیب خود را پر کنند...»^۱

پس از پایان جریان دادرسی، گفته شد رای دیوان بین‌المللی دادگستری پس از شور قضات اعلام خواهد شد، به این خاطر مصدق روز سوم تیر به ایران بازگشت. مجلس شورای ملی چندی پس از بازگشت مصدق به ایران در تاریخ ۱۴ تیر تشکیل جلسه داد و مصدق نیز خواستار ادامه خدمت شد. روز ۱۵ تیر، از میان ۶۵ نفر از نمایندگان مجلس شورای ملی، ۵۲ نفر به نخست‌وزیری مجدد مصدق ابراز تمایل کردند ولی مصدق همان روز، پذیرش مسولیت را بدون ابراز تمایل مجلس سنا ناممكن دانست. به این ترتیب دو روز بعد مجلس سنا هم به نخست‌وزیری وی ابراز تمایل کرد، هرچند رای سنا بسیار شکننده و ضعیف بود. سرانجام روز ۱۹ تیسر ۱۳۳۱ فرمان نخست‌وزیری مصدق صادر شد.

مصدق پس از معرفی کابینه‌اش به شاه، همچنین خواستار در اختیار گرفتن وزارت جنگ و نیز حق انتصاب رئیس ستاد ارتش و فرماندهان نیروهای سه گانه شد اما پس از ساعت‌ها گفت‌وگو با شاه این درخواست رد شد و مصدق هم بی‌درنگ از مقام نخست‌وزیری استعفا کرد. وی در خاطرات خویش ماجرا را چنین بازگو می‌کند: «پس از مراجعت از لاهه که دولت باید به مجلس معرفی شود برای اینکه اختلاف دربار با دولت راجع به بعضی از اصول متمم قانون اساسی به صورت بارزی جلوه‌گر نشود چنین به نظر رسید که وزارت جنگ را اینجانب خود عهده‌دار شوم تا دخالت دربار در آن کم بشود و کارها در صلاح کشور پیشرفت کند. داوطلبی من برای این پست نه برای کار بود نه استفاده از حقوق. از نظر کار من نخست‌وزیر و مافوق وزیر بودم و از نظر

حقوق هم هر کاری که در عصر مشروطه متصدی شدم حقوق آن را صرف امور خیریه کردم، پس داوطلبی من فقط از این نظر بود که تصمیمات دولت در آن وزارت اجرا شود. اعلیحضرت همایون شاهنشاهی که مسوول نبودند چون ستاد ارتش زیر نظر ملوکانه قرار گرفته بود هر امری که می‌فرمودند اجرا می‌شد، ولی دولت که مسوول بود کاری نمی‌توانست بکنند و نمی‌کرد. این بود که روز ۲۶ تیر ۳۱ قبل از ظهر که به پیشگاه ملوکانه شریفاب شدم این پیشنهاد را نمودم که مورد موافقت قرار نگرفت و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی فرمایشاتی به این مضمون فرمودند: پس بگویند چمدان خود را ببندم و از این مملکت بروم. که چون هیچ وقت حاضر نمی‌شدم چنین کاری بشود فوراً استعفا دادم و از جای خود حرکت کردم. ولی اعلیحضرت پشت در اتاق که بسته بود ایستادند و از خروج من ممانعت فرمودند. این کار مدتی طول کشید، دچار حمله شدم و از حال رفتم و پس از بهبودی حال که اجازه مرخصی داندن فرمودند تا ساعت هشت بعدازظهر اگر از من به شما خبری نرسید آن وقت استعفای خود را کتبا بفرستید و چنانچه برای من پیشامدی بکنند از شما انتظار مساعدت و همراهی دارم، که عرض شد به اعلیحضرت قسم یاد کردم و به عهد خود وفادارم.»^۲
روز ۲۶ تیر مجلس شورای ملی بدون حضور نمایندگان فرانکسیون نهضت ملی تشکیل شد و در جلسه غیررسمی که ۴۲ نفر در آن حضور داشتند، ۴۰ نفر به احمد قوام رای دادند. قوام در تاریخ ۲۷ تیر ۱۳۳۱ با ابراز اینکه «کشتی بان را سیاستی

تاریخ

نگاهی به روز تاریخی ۳۰ تیر ۱۳۳۱

سی تیر

یک تیر و دو نشان

محمد صادقی

دگر آمد^۱ اعلامیه خشنونت آمیز خویش را منتشر ساخت و به همگان اخطار داد دوران عصیان سپری شده و روز اطاعت از اوامر و نواهی فرا رسیده است. وی با نادیده انگاشتن احساسات مردم در پشتیبانی از نهضت ملی و دولت دکتر مصدق، خشم مردم را برانگیخت و موجی از اعتراض پدید

آورد. اما نکته‌یی که جای اندیشیدن فراوان دارد این است که هرچند احمد قوام را همواره مردی زیرک و کهنه کار در تاریخ و سیاست ایران می‌پندارند، اقدام شتابزده‌اش در انتشار آن اعلامیه نسنجیده، بیش از هر چیز هوش و تدبیر وی را با تردید مواجه می‌سازد. شاید خردمندانه تر بود متن اعلامیه قبل از اینکه از سراسر ایران سرویس جاسوسی ترتیب داده شود، انگلیسی‌ها با بیچاره کردن مردم ایران کوشیده‌اند جیب خود را پر کنند...^۲

پس از پایان جریان دادرسی، گفته شد رای دیوان بین‌المللی دادگستری پس از شور قضات اعلام خواهد شد، به این خاطر مصدق روز سوم تیر به ایران بازگشت. مجلس شورای ملی چندی پس از بازگشت مصدق به ایران در تاریخ ۱۴ تیر تشکیل جلسه داد و مصدق نیز خواستار ادامه خدمت شد. روز ۱۵ تیر، از میان ۶۵ نفر از نمایندگان مجلس شورای ملی، ۵۲ نفر به نخست‌وزیری مجدد مصدق ابراز تمایل کردند ولی مصدق همان روز، پذیرش مسولیت را بدون ابراز تمایل مجلس سنا ناممكن دانست. به این ترتیب دو روز بعد مجلس سنا هم به نخست‌وزیری وی ابراز تمایل کرد، هرچند رای سنا بسیار شکننده و ضعیف بود. سرانجام روز ۱۹ تیسر ۱۳۳۱ فرمان نخست‌وزیری مصدق صادر شد.

مصدق پس از معرفی کابینه‌اش به شاه، همچنین خواستار در اختیار گرفتن وزارت جنگ و نیز حق انتصاب رئیس ستاد ارتش و فرماندهان نیروهای سه گانه شد اما پس از ساعت‌ها گفت‌وگو با شاه این درخواست رد شد و مصدق هم بی‌درنگ از مقام نخست‌وزیری استعفا کرد. وی در خاطرات خویش ماجرا را چنین بازگو می‌کند: «پس از مراجعت از لاهه که دولت باید به مجلس معرفی شود برای اینکه اختلاف دربار با دولت راجع به بعضی از اصول متمم قانون اساسی به صورت بارزی جلوه‌گر نشود چنین به نظر رسید که وزارت جنگ را اینجانب خود عهده‌دار شوم تا دخالت دربار در آن کم بشود و کارها در صلاح کشور پیشرفت کند. داوطلبی من برای این پست نه برای کار بود نه استفاده از حقوق. از نظر کار من نخست‌وزیر و مافوق وزیر بودم و از نظر حقوق هم هر کاری که در عصر مشروطه متصدی شدم حقوق آن را صرف امور خیریه کردم، پس داوطلبی من فقط از این نظر بود که تصمیمات دولت در آن وزارت اجرا شود. اعلیحضرت همایون شاهنشاهی که مسوول نبودند چون ستاد ارتش زیر نظر ملوکانه قرار گرفته بود هر امری که می‌فرمودند اجرا می‌شد، ولی دولت که مسوول بود کاری نمی‌توانست بکنند و نمی‌کرد. این بود که روز ۲۶ تیر ۳۱ قبل از ظهر که به پیشگاه ملوکانه شریفاب شدم این پیشنهاد را نمودم که مورد موافقت قرار نگرفت و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی فرمایشاتی به این مضمون فرمودند: پس بگویند چمدان خود را ببندم و از این مملکت بروم. که چون هیچ وقت حاضر نمی‌شدم چنین کاری بشود فوراً استعفا دادم و از جای خود حرکت کردم. ولی اعلیحضرت پشت در اتاق که بسته بود ایستادند و از خروج من ممانعت فرمودند. این کار مدتی طول کشید، دچار حمله شدم و از حال رفتم و پس از بهبودی حال که اجازه مرخصی داندن فرمودند تا ساعت هشت بعدازظهر اگر از من به شما خبری نرسید آن وقت استعفای خود را کتبا بفرستید و چنانچه برای من پیشامدی بکنند از شما انتظار مساعدت و همراهی دارم، که عرض شد به اعلیحضرت قسم یاد کردم و به عهد خود وفادارم.»^۲
روز ۲۶ تیر مجلس شورای ملی بدون حضور نمایندگان فرانکسیون نهضت ملی تشکیل شد و در جلسه غیررسمی که ۴۲ نفر در آن حضور داشتند، ۴۰ نفر به احمد قوام رای دادند. قوام در تاریخ ۲۷ تیر ۱۳۳۱ با ابراز اینکه «کشتی بان را سیاستی

مردم و همچنین سیاسی واکنش‌های تندی نشان دادند. از روز ۲۶ تیر بیشتر مغازه‌های خیابان‌ها و بازار تهران تعطیل شد و مقاومت مردم در برابر انتضاف استبداد- استعمار شکل گرفت. نمایندگان جبهه ملی در مجلس و گروهی از طرفداران مصدق با انتشار اعلامیه‌یی (باختر

امروز، ۲۶ تیر ۱۳۳۱) ادامه نهضت ملی را بدون زمامداری مصدق غیرممکن تشخیص دادند و پشتیبانی خود را از او ابراز داشتند. همچنین آیت‌الله کاشانی در مصاحبه مطبوعاتی خود (روزنامه کیهان، ۲۶ تیر ۱۳۳۱) مصدق را بزرگ‌ترین سد راه خیانث سیاسی برشمرده که دولت‌های مزبور را بر سر کار می‌آورد و با قرار دادن نام احمد قوام در ردیف مزدوران

آزمایش شده، دولت وی را برنفتاد. به این ترتیب موج اعتراض‌های مردمی بر ضد دولت قوام برخاست و درگیری‌های خونین میان مردم و ماموران انتظامی انجامید. حزب توده نیز که بارها مصدق و دولت او را

تصمیم و رای دادگاه را به رسمیت نشناستد. اما خیر رای دیوان بین‌المللی دادگستری در شامگاه ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به تهران رسید. از میان ۱۴ نفر از قضات، ۹ نفر به عدم صلاحیت دیوان رای دادند که بر این اساس عدم صلاحیت دیوان در رسیدگی به شکایت انگلستان از ایران در موضوع شرکت نفت اعلام شد و پیروزی مردم ایران در قیام ملی ۳۰ تیر با پیروزی دیگری در عرصه جهانی کامل شد. جالب است که یکی از ۹ رای به عدم صلاحیت دیوان بین‌المللی دادگستری، از سوی قاضی شرافتمند انگلیسی، سر آرنولد مک نیر (Sir Arnold Mc Nair) صادر شد، این اقدام همگان را شگفت زده کرد و ستایش بسیاری را برانگیخت.

... اما مصدق پس از بازگشت به قدرت، ضربات محکمی را بر پیکر استبداد وارد ساخت، وزارت جنگ را به وزارت دفاع تغییر نام داد و خود عهده‌دار شد، املاک رضاشاه را به تصرف دولت درآورد، موسسات خیریه دربار را زیر نظارت دولت قرار داد، تماس مستقیم شاه با دیپلمات‌های بیگانه را ممنوع کرد، افسران زیادی را از ارتش تصفیه کرد، از مجلس درخواست اختیارات ویژه کرد و... همه این کارها به این خاطر بود تا بتواند بر اوضاع مملکت تسلط یابد. هرچند یک سال و بیست و هشت روز پس از قیام ملی ۳۰ تیر، مصدق به گونه‌یی باورنکردنی تنها ماند و اینکه چرا و چگونه برای نهضت ملی چنین پایان‌بندی ناخوشایند و بدآهنگی رقم خورد، پرسشی است که نمی‌توان به سادگی از آن گذشت. برواند آبراهامیان در کتاب، ایران بین دو انقلاب، موضوع را این گونه می‌بیند: «با این حال معلوم شد که توهم قدرت مصدق، گمراه‌کننده بوده است زیرا وی در عین کسب پیروزی‌های جدید، متحدان قدیم خود را از دست داد. در عین آنکه وعده اصلاحات اجتماعی وسیع‌تری می‌داد، بین کاهش شدید درآمد نفت، افزایش بیکاری و ترقی قیمت ارزاق گرفتار بود و در همان حال که رفزاندوم برگزار می‌کرد، پیشاپیش- بی‌آنکه خود بداند- در معرض شیخیون گروهی از افسران ارتش بود که یک هفته بعد ناگهان او را ساقط کردند و قدرت را به شاه بازگرداندند.»^۳ اما محمدعلی همایون‌کاتوزیان، با توجه به اختلاف‌های درونی نهضت ملی می‌گوید: «قیام ۳۰ تیر همچنین نقطه عطفی علیه شانس‌های نهضت ملی بود. اندکی پس از این قیام، آیت‌الله کاشانی، مظفر بقایی، حسین مکی و ابوالحسن حائری‌زاده- چهار تن از شخصیت‌های برجسته جناح نهضت ملی در مجلس- با مصدق و بقیه نهضت متغیر همکاری کردند. بسیاری از این اختلافات ریشه در تعارضات و اختلافات شخصی داشت، و اگرچه در ظاهر مشخص نبود، ولی به دوران گذشته بازمی‌گشت. یکی از علائم هشداردهنده دیرهنگام این اختلاف، انشعابی بود که در اکتبر ۱۹۵۲ در حزب زحمتکشان بروز کرد و طی آن جناح اکثریت به رهبری خلیل ملکی پیشنهاد بقایی را درخصوص سیاست رویارویی با مصدق نپذیرفت.»^۴

شکاف در نهضت ملی که نتیجه اختلاف میان افراد موثر در نهضت بود کم‌کم مسیر نهضت را به سمت سقوط پیش برد. به باور نگارنده، بررسی، پژوهش و اندیشیدن پیرامون فاصله زمانی ۳۰ تیر تا کودتای ۲۸ مرداد و آنچه در این دوره گذشت می‌تواند درکی روشن از عمق شکست نهضت ملی ایران ارائه کند تا در پرتو آن مشخص شود چگونه زمینه دخالت خارجی فراهم شد و... ماجرای مهم آسفند (در ۹ آسفند ۱۳۳۱ توطئه‌یی برای از میان بردن مصدق طراحی شده بود که با هویشیاری وی بی‌اثر ماند) که مصدق در کتاب خاطرات و تاملات، درباره آن توضیح داده است زنگ خطری بود که شنیده نشد و این سهل‌انگاری و ساده‌اندگاری زمینه‌ساز رخدادهای غم‌انگیز دیگری همچون ربودن و قتل رئیس شهربانی کشور تیمسار افشارطوس شد و زنجیره این اشتباه‌ها، کارشکنی‌ها و خیانث‌ها سرانجام با کودتای ۲۸ مرداد ضربه بزرگی به استقلال و آزادی در ایران وارد آورد و روزها و آرزوهای سپید برای ایران و ایرانیان را درنوردید، رهبر نهضت ملی ایران راهی تبعیدگاه شد و همانجا درگذشت و در سوگ‌اش نیز به قول دکتر شفیعی کدکنی : «ما را حتی امان گریه ندادند...» اما یاد و خاطره کوشش‌های آزادخواهانه و مقاومت‌های پولادین پیر محمد احمدآبادی همواره در ذهن تمامی آزادبخواهان جهان ماندگار شد.

پی‌نوشت‌ها:

۱- نجاتی، غلامرضا، مصدق سال‌های مبارزه و مقاومت، جلد اول، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۸، ص ۴۱۷
۲- مصدق، محمد، خاطرات و تالمات، با مقدمه دکتر غلامحسین مصدق و به کوشش ایرج افشار، تهران، علمی، ۱۳۶۵، ص ۲۵۹
۳- پیشین، ص ۲۷۹
۴- آبراهامیان، پروانه، ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی، مترجمان: کاظم محسن‌مدیرشانه‌چی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷، ص ۲۴۷
۵- گوزابوروسکی، مارک، مصدق تهران، قصیده سرا، ۱۳۸۴، ص ۳۱

معرفی کتاب

روایت اصغر پارسا از نهضت ملی

اصغر پارسا، نماینده دوره هفدهم مجلس شورای ملی بوده و از حامیان نهضت ملی ایران به شمار می‌آید که در روز ۲۶ تیر ۱۳۳۱ همراه با افرادی مانند دکتر عبدالله مغظمی، مهندس کاظم حسینی، دکتر سیدعلی شایگان و... با تنظیم اعلامیه‌یی به حمایت از دکتر محمد مصدق پرداختند. به تازگی انتشارات نی، خاطرات اصغر پارسا از رویدادهای نهضت ملی را با نام «فرزند خصال خویشتن» منتشر کرده است.

همچنین در این کتاب، بخشی به ۳۰ تیر و آنچه در این روز اتفاق افتاده اختصاص داده شده است. راوی با اشاره به برکناری مصدق از نخست‌وزیری و وسعت اعتراض‌های مردم، آنچه را در مجلس می‌گذشته است چنین روایت می‌کند: «روز ۳۰ تیر عده‌یی از وکلا هم در مجلس بودند. از وکلای

آزادخواه از جمله مهندس رضوی بود، مهندس حسینی بود، آقای حسین مکی بود، که آن وقت‌ها هنوز بین ایشان و دکتر مصدق افتراقی حاصل نشده بود. مرحوم حاج‌سیدجوادی، آقا سیدضیاء که نماینده مردم قزوین بود،

ایشان بودند و امام جمعه تهران هم رئیس مجلس شده بود. در مجلس بودیم که دیدیم جمعیت زیادی به هواداری از مصدق دارد به بهارستان می‌آید. بعد من مردم نظامی‌ها را مردم را دارند با گلرله می‌زنند و مردم هم به طرف مجلس می‌آیند و کشته می‌دهند. به اتاق رئیس مجلس رفتیم و گفتیم به شاه تلفن کند که جلوی تیراندازی را بگیرند.»^۱

از دیدار با چیان کای چک و چوئن لای و دکتر دیدم‌تایمک نیز بمباران ژاپنی‌ها تا همکاری با مصدق و شرکت در نهضت ملی شدن صنعت نفت، از گفت‌وگو با شاه در سر میز ناهار و نمایندگی دولت در آذربایجان تا کودتا و زندانی شدن در پادگان عشرت‌آباد، از فعالیت در جبهه ملی دوم تا زندانی شدن در قزل‌قلعه، از کار در کارگاه بندر عباس تا ملاقات با هویدا و سپس از روزهای انقلاب، اصغر پارسا زندگی پرفراز و نشیب خود را روایت می‌کند. پارسا که در یکی از سفرهای مقامات ایرانی به دادگاه لاهه نیز عضو هیات ایرانی بوده، ماجرای سفرشان را این‌گونه شرح می‌دهد: «حدود ساعت چهار بعد از نیمه شب آمدیم به فرودگاه مهرآباد. در فرودگاه مهرآباد آن موقع از ساختمان‌ها و تاسیسات فعلی خبری نبود. یک هواپیمای دوموتوره شرکت هواپیمایی ایران در آنجا ایستاده بود. عده‌یی هم از وزرا برای بدرقه هیات آنجا بودند. بنده پای هواپیمای منتظر شده که سایر آقایان، مرحوم دکتر شایگان و صدر بیابند. دیدم آقای دکتر شایگان آمد و یک کمی با رفتم است. گفت: آقای دکتر چه شده؟ گفت: از دستن این آقای مصدق گرفتیم: چرا؟ گفت: آقا این شاه برای اینکه خودش را نزدیک کند به مصدق، پیشنهاد کرده بود که این هیات با هواپیمای شاه به لاهه بروند. دکتر مصدق قبول نکردند و حالا باید این هواپیمای خراب که برای تعمیر به پاریس می‌رود، ما را ببرد. گفتیم: آقا دیگر کار است و چاره‌یی نیست. بعد رفتیم و سوار هواپیمای شدیم. دیدیم که این هواپیمای ما از همان باکت سبت‌های نظامی است، یعنی صندلی راحت مسافرتی ندارد. دو ردیف صندلی آلومینیومی در طول هواپیمای روبه‌روی هم دارند. ساعت چهار صبح حرکت کردیم. هواپیمای ناقص فنی داشت و بخاری و وسایل گرما و سرما هم نداشت. هواپیمای ما بالا رفت، هوا خیلی سرد شد. من دیدم بیچاره دکتر شایگان دارم می‌لرزد، ایشان علیل بود، دوسوم معده‌اش را هم با عمل برداشته بودند. من هم جوان بودم و چیزی همراه نداشتم چون آن وقت نشده بود که از منزل لباس گرمی بردارم. قتل رئیس شهربانی کشور تیمسار افشارطوس شد و زنجیره این اشتباه‌ها، کارشکنی‌ها و خیانث‌ها سرانجام با کودتای ۲۸ مرداد ضربه بزرگی به استقلال و آزادی در ایران وارد آورد و روزها و آرزوهای سپید برای ایران و ایرانیان را درنوردید، رهبر نهضت ملی ایران راهی تبعیدگاه شد و همانجا درگذشت و در سوگ‌اش نیز به قول دکتر شفیعی کدکنی : «ما را حتی امان گریه ندادند...» اما یاد و خاطره کوشش‌های آزادخواهانه و مقاومت‌های پولادین پیر محمد احمدآبادی همواره در ذهن تمامی آزادبخواهان جهان ماندگار شد.

پی‌نوشت‌ها:

۱- نجاتی، غلامرضا، مصدق سال‌های مبارزه و مقاومت، جلد اول، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۸، ص ۴۱۷
۲- مصدق، محمد، خاطرات و تالمات، با مقدمه دکتر غلامحسین مصدق و به کوشش ایرج افشار، تهران، علمی، ۱۳۶۵، ص ۲۵۹
۳- پیشین، ص ۲۷۹
۴- آبراهامیان، پروانه، ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی، مترجمان: کاظم محسن‌مدیرشانه‌چی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷، ص ۲۴۷
۵- گوزابوروسکی، مارک، مصدق تهران، قصیده سرا، ۱۳۸۴، ص ۳۱